

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۰ مهر ۱۳۹۸
مصادف با: ۳ صفر ۱۴۴۱
جلسه: ۳

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۳۰ - حقیقت خلافت - چرایی جعل خلیفه

﴿اَحمدُ ربَّ العالمین و صلّی الله علی محمد وآله الطّاهرین و اللّعن علی اعدائهم اجمعین﴾

خلاصه جلسه گذشته

بحث در مسئله خلافت آدم از خداوند تبارک و تعالی بود و آنچه که خداوند در آیه ۳۰ « و اذ قال ربّک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة » فرمود. ما تا اینجا گفتیم که خلیفه، انسان است آنها هم ی انسان ها، به این معنا که در همه انسان ها استعداد و قوه خلافت وجود دارد نه اینکه همه انسان ها بالفعل خلیفه باشند. و همچنین گفتیم که مستخلف عنه خداوند تبارک و تعالی است. احتمالات دیگری که در این باره ذکر شده و حتی شواهد و قرائنی بر آن اقامه شده را رد کردیم. مسئله مهم یکی این است که این خلافت به چه معناست و آیا مراتب و انواع دارد یا نه؟ اینکه انسان از طرف خدا به عنوان خلیفه قرار داده شده یعنی چه؟ دیگر اینکه چرا خداوند تبارک و تعالی خلیفه برای خودش قرار داده است؟ اینها دو سوال اساسی است که اولاً خلافت به چه معناست و ثانیاً چرا خداوند برای خودش خلیفه قرار داده است؟

حقیقت خلافت

اگر بخواهیم خلافت را در یک جمله معرفی و معنا کنیم، مظهریت اسماء و صفات الهی است. یعنی یک موجودی که جامعیت دارد در مرتبه عالی خودش و نشان دهنده و ظاهر کننده اسماء خداوند و صفات او است. این چیزی بود که ملائکه استعدادش را نداشتند و چون از آن غفلت داشتند از آن پرسش کردند.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن به اسماء و صفات مختلف معرفی شده است. اینکه حی است، جاودانه است، قیوم است، رازق است، خالق است که برخی از اینها صفات ذات اند و برخی صفات فعل، برخی دیگر صفات جلال اند و برخی دیگر هم صفات جمال اند. موجودات این عالم همه مظهر خداوند اند، ملائکه هم مظهر خداوند اند، اما مظهر برخی از صفات. موجودات دیگری که در عوالم وجود و هستی لباس و رنگ وجود پیدا کردند، اینها هر کدام بنا بر درجات مختلفی که از وجود دارند، مظهر خداوند اند و آینه آن وجود مطلق و اکمل اند. اما هیچکدام از آنها به مقام خلافت به معنایی که عرض می‌کنیم نرسیده اند و نخواهند رسید. خلافت غیر از مظهریت است به این معنا که هر خلیفه ای مظهر خدا است ولی هر مظهري خلیفه نیست و نسبت بین این دو مفهوم عموم و خصوص مطلق است.

پس حقیقت خلافت در واقع یعنی انسان بشود مظهر اسماء و صفات خدا. عرض کردیم که خداوند تبارک و تعالی در قرآن به اوصاف مختلف معرفی شده است، لکن برخی از این اسماء و صفات در برگیرنده و جامع اسماء و صفات دیگر

است. مثلا خداوند تبارک و تعالی الوهیت دارد. الوهیت یعنی سلطنت مطلقه، اینکه سیطره او همه عوالم وجود را در بر گرفته است، از عالم غیب تا عالم شهادت. اگر ما می‌گوییم که خلافت یعنی مظهریت حق تعالی، یعنی انسان که خلیفه الهی است، در سراسر عوالم وجود عالم غیب تا عوالم شهادت، در برگیرنده همه مراتب وجود، اعم از عقلی، مثالی و حسی است. و نیز مشتمل بر تمام مراتبی است که در عالم وجود متصور است. البته این عالی‌ترین مرتبه خلافت است، چون بعدا خواهیم گفت که خلافت درجات و مراتبی دارد که عالی‌ترین مرتبه خلافت همین است که وجود انسان آنقدر سعه پیدا می‌کند و گسترده می‌شود که همه عوالم وجود را در بر می‌گیرد که آن مختص شخص پیامبر اسلام است که در کتاب‌ها از آن یاد می‌کنند، تا پایین‌ترین مرتبه وجودی، یعنی آن انسانی که این استعداد را دارد، او هم قوه مظهریت را دارد منتهی از آنجا که رمز و راز این خلافت علم به اسماء است، هر چه علم و معرفت و آگاهی انسان به اسماء بیشتر شود، سعه وجودی او بیشتر می‌شود و به مراتب عالی‌ترین خلافت نزدیک تر می‌شود. پس خلافت در واقع نمایان کردن همه ابعاد وجودی خداوند است. اگر می‌گوییم انسان خلیفه الله است و قوه خلافت دارد، معنایش این است که از نظر علم، قدرت، الوهیت، ربوبیت و تمام جهاتی که مربوط به اسماء و صفات خدا است در او تجلی پیدا می‌کند البته به اذن الهی. چون خلیفه هر چه دارد از مستخلف عنه است و خودش هیچ ندارد. انسان وقتی به مقام خلافت میرسد، یعنی جامعیت وجودی پیدا می‌کند؛ وجود خداوند تبارک و تعالی مطلق و بی‌پایان است و به غیر از خداوند همه موجودات، موجودات امکانی اند و قهرا هر موجودی که محدود به حد امکان شد، دیگر فاصله او با وجود مطلق بیکران است اما محدودیت وجود امکانی مانع از مظهریت او برای خدا نیست. حقیقت خلافت در واقع یعنی اینکه انسان با طی طریق و مسیری که طی می‌کند، در صفات و اسماء نمایانگر وجود خدا باشد و متخلّق به اخلاق الله باشد. مثلا خداوند رحیم است و رحمان، خداوند غافر و غفار است، خداوند منتقم و ساتر است، لذا اگر انسان به این اسماء و صفات آگاهی پیدا کند و به معنای حقیقی کلمه تخلق پیدا کند به همه این‌ها، آن بعد خلافت در او قوی تر می‌شود و این است حقیقت خلافت. این است که قرب به حق تعالی تابع آن است. لذا کثرت عمل و عبادت موجب تقرب نیست بلکه معرفت همراه با این عمل هم خیلی مهم است. روایات زیادی داریم که مبین این معنا است که کسانی اهل کثرت عمل بوده ولی معرفت ندارند و به همین جهت قدر و منزلتی هم ندارند.

شخصی رفت خدمت امام (علیه السلام) و کسی را توصیف کرد که خیلی اهل عبادت است، حضرت فرمود عقل او چه قدر است؟ وقتی پاسخ منفی شنید که خیلی از این جهت قوی نیست، حضرت فرمود: این به همان اندازه ای که می‌فهمد و درک می‌کند اجر و پاداش میبرد.

علم خدا بی پایان است ولی اگر انسان به بعد معرفت و آگاهی اش اضافه کند؛ یعنی آنقدر در این جهت پیش رود که بشود مثلاً سلمان فارسی، مظهریتش برای خداوند قوی تر است تا آن عابدی که بهره چندانی از علم و معرفت و آگاهی ندارد.

اینجا دیگر جای فریبکاری نیست، من ممکن است که در مقابل شما خودم را اهل معرفت و آگاهی نشان دهم، اما حقیقت علم و آگاهی که در افق نفس انسان محقق می‌شود، کنار رفتن ظلمت و دستیابی به انوار الهی است. اینکه چه مقدار این حجاب‌ها کنار رفته و نور علم بر نفس من تابیده، واقعیتی است که بالاخره به هر میزان این نور محقق شود، مظهریت انسان بیشتر می‌شود. در این اتاق اگر این پرده‌ها را بردارند، نور بیشتری می‌تابد و اگر پرده‌های ضخیم تری قرار دهند، نور اتاق کمتر می‌شود. تاریکی و نوری که در این اتاق حاکم است، امری واقعی است و اعتباری نیست و نمی‌شود با اعتبار و قرار داد آن را عوض کرد. نفس انسان هم اینطور است. اگر نور علم به معنای واقعی به آن بتابد (که البته نیازمند مقدمات است تا این نور به نفس او بتابد و ظلمت‌ها را کنار بزند) سعه وجودی پیدا می‌کند. اینجا دیگر جای اغواگری نیست و با بازیگری تغییر نمی‌کند.

آنچه که محقق خلافت انسان است، جامعیت وجودی است. اگر انسان می‌خواهد به مراتب عالی خلافت برسد، باید مظهریتش را بیشتر کند. انسان آینه خداست و نمایانگری خداوند، یعنی بروز دادن آن حقیقت بی پایان و مطلق. قدرت هم از صفات خداوند است و خلیفه خدا کسی است که از حیث قدرت به آن وجود نزدیک می‌شود. قدرت خدا به گونه‌ای است که اراده او بر این جهان حاکم است پس اراده خلیفه او هم بر این جهان به اذن او حاکم است. او تصرف در کائنات می‌کند، خلیه او هم این قدرت را دارد.

پس اگر بخواهیم برای حقیقت خلافت به طور خلاصه تفسیر و تعریفی ارائه دهیم (که با تعابیر دیگری هم از آن گاهی یاد می‌شود)، عالی‌ترین مرتبه اش این است که انسان سعه وجود پیدا کند که در اسماء و صفات، نمایانگر اسماء و صفات خدا باشد. آنجا است که دیگر عظمت پیامبر برای ما جلوه می‌کند. عظمت امیر المؤمنین برای ما جلوه پیدا می‌کند. این‌ها مظهر اسماء و صفات خدا بودند و همه اسماء و صفات الهی را بروز و ظهور دادند. اگر کسی در این اسماء و صفات نتواند خودش را حداقل در یک مرتبه ای قرار دهد، طبیعتاً این مهم در او محقق نمی‌شود. این را در بحث مراتب خواهیم گفت که ممکن است کسی در یک جهت این مظهریت در او پیدا شود، طبیعتاً این جهت خلافت در او در یک مرتبه ای حاصل می‌شود، اما آن خلافتی که جامعیت وجودی و مظهریت اسماء و صفات خدا است، با این چیزها حاصل نمی‌شود.

بر این اساس، ما می‌توانیم به این نکته منتهی بشویم که اولاً همه این‌ها بر اساس اذن و اراده الهی است، یعنی خلیفه اینطور نیست که علم و اراده اش مستقل از علم و اراده خدا باشد، لذا ید او می‌شود ید الله، عین او می‌شود عین الله. اگر ما در بعضی روایات می‌بینیم که فرموده اند انا ید الله و انا عین الله، بر اساس جامعیت وجودی است که این‌ها پیدا کرده اند و اراده آن‌ها شده اراده خداوند، علم و قدرت آن‌ها شده مظهر علم و قدرت خداوند و همه این‌ها به اذن خداوند است.

لکن در عین حال با اینکه این‌ها همه به اذن خداست، یکسری از امور وجود دارد که مختص خداوند تبارک و تعالی است مانند کبریایی که مخصوص خداوند تبارک و تعالی است. اینکه اینهمه در رابطه با تکبر در روایت هشدار داده شده به همین خاطر میباشد. شیطان تکبر کرد و خدا هم او را مجازات کرد.

در کلامی از مولا امیر المؤمنین در خطبه قاصعه (خطبه ۹۲) میفرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَبَسَ الْعِزَّ وَالْكَبرِيَاءَ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ»، بنابراین اینکه می‌گوییم در همه اسماء و صفات خداوند، انسان که خلیفه الله است می‌شود مظهر خداوند، در عین حال حد و مرز هم دارد و کبریایی یکی از آن مرزهاست.

اینکه می‌گوییم خداوند خلیفه تعیین کرد، یعنی یک موجودی خلق کرد که قابلیت دارد مظهر اسماء و صفات خدا باشد و رمز و راز خلافت هم همان علم به اسماء است. هر چه انسان آگاهی و معرفتش به اسماء و صفات بیشتر باشد، قهرا به این مقام نزدیکتر می‌شود و این تابع سطح معرفت و آگاهی انسان است.

چرایی جعل خلیفه

سوال دیگری که در این مقام باید به آن پاسخ داد این است که چرا خداوند انسان را خلیفه و جانشین خودش قرار داد؟ ما به این موضوع تارةً در حوزه نظام تکوین می‌خواهیم بنگریم و اخیری در نظام تشریح.

از حیث تکوینی جعل خلیفه با این جامعیت وجودی حتمی و لازم و ضروری است، چون فقط این جامعترین وجود است که می‌تواند واسطه فیض و افاضه خدا باشد. آن حقیقتی که این جامعیت را پیدا کرده، بعنوان مخلوق اول خدا و آئینه موجودات به خدا، او می‌تواند واسطه فیض باشد چون مرتبه پایین تر از او قابلیت دریافت فیض و وجود را بدون این واسطه ندارد. این از حیث تکوین بود؛ پس در محدوده تکوین وجود خلیفه با این بیانی که گفتیم لازم است، تا فیض از مسیر او جریان پیدا کند.

اما وجود خلیفه در نظام تشریح و هدایت هم ضروری است و خدا این کار را کرد برای اینکه حجت بر بندگان باشند و هدایت کنند و تابلو عینی و عملی سایر انسان‌ها باشند برای رسیدن به مقصد. بدون این علم‌ها و نشانه‌ها، بندگان خدا نمی‌توانند به هدف برسند. این بیشتر در مورد انسان‌های کامل و حجت‌های خدا است. چون ما گفتیم که خلافت مختص به انسان‌های کامل نیست و گفتیم که خداوند می‌خواهد کاری کند که انسان‌ها به این مقام برسند و عالی‌ترین مظهر و خلافت را قرار داد برای اینکه حجت بر عباد باشند.

لذا امام صادق (علیه السلام) در روایتی می‌فرماید: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَمَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ» یعنی حجت هم قبل از خلق است، هم همراه خلق است و هم بعد از خلق. این اشاره به هر دو جهت دارد، یعنی هم به آن ضرورت وجود

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۷۷.

خلیفه و حجت و انسان کامل در هدایت تکوینی این عالم و هم در ضرورت حجت و خلیفه و انسان کامل در هدایت تشریحی.

و نیز اسحاق ابن عمار از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که می‌فرماید: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ كَيْمًا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا رَدَّهُمْ وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئًا أَتَمَّهُ لَهُمْ»^۱ یعنی زمین خالی از نیست مگر اینکه در آن هادی و امام باشد تا اگر مؤمنان چیزی را زیاد گذاشتند، اصلاح کنند و اگر کم گذاشتند آن را متمم کند.

روایت دیگری هم هست که در کافی وارد شده و ابو حمزه از امام جعفر (علیه السلام) نقل می‌کند که: «وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ أَرْضًا مُنْذُ قَبْضِ آدَمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ يُهْتَدَى بِهِ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ»^۲. روایات در این باب زیاد است که اگر خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، خلافت به معنایی است که عرض کردیم. خلافت یعنی مظهریت برای اسماء و صفات خدا و جامعیت وجودی انسان نسبت به همه عوالم وجود، قهرا عالی ترین مرتبه خلافت که حقیقت خاتمیت است، این هم برای هدایت تکوینی ضروری است چون الواحد لا یصدرُ عنه إلا الواحد و هم برای هدایت تشریحی که این تابلوی مقصد انسان در برابر دیدگان انسان باشد تا مسیر را بشناسند و بدانند که به کجا باید بروند و برای همین است که تبعیت از امام واجب است. این مظهریت که تحقق پیدا می‌کند، در واقع معیار می‌شود برای انسان.

خلاصه بحث

پس خیلی خلاصه این دو مطلب را در این مقام اشاره کردیم، یکی اینکه حقیقت خلافت چیست و دوم اینکه چرا خداوند متعال جعل خلیفه کرد. در بخش اول عرض کردیم حقیقت خلافت همین جامعیت وجودی و سعه وجودی است به گونه ای که این وجود مظهر همه اسماء و صفات الهی باشد. آنوقت شما ببینید که با این نگاه به حقیقت انسان، چقدر نگاه انسان به دنیا و تعاملش با دیگران عوض می‌شود و انسان اهل تلاش و کوشش و جدیت می‌شود و فضیلت‌ها ارزشمند می‌شوند و دیگر فرق نمی‌کند که قدر تو را بدانند یا ندانند، فرقی ندارد که تکریمت بکنند یا نکنند. یعنی گویا هدف و مسیری دارد و در این هدف و مسیر همه این‌ها علی السویه است. برای هدایت تشریحی هم عرض کردیم که این امری ضروری است. مسئله سرّ خلافت انسان که همان تعلیم اسماء است را در آیه بعدی توضیح بیشتری خواهیم داد.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲